

## تحقیقی پیرامون زندگی دانشمند و مورخ مشهور افغانستان ملا فیض محمد کاتب

حاج کاظم یزدانی

محمد سرورخان» (اسحاق زایی) یکی از علماء برجسته اهل سنت بوده که ملا فیض محمد «تحریر اقلیدس» خلاصه الحساب و «شرح چغمنی» را نزد او درس خوانده است.

ملا همینطور به اختصار در دو سه مورد راجع به پدر بزرگوار خویش سخن رانده و از مجموع گفته‌هایش چنین به دست می‌آید که تمام پدر او «سعید محمد» و نام جدش «خداداد» بوده و پدر ملا عنوان ریاست و وکالت مردم «محمد خواج» ناهور را داشته است، و در سال ۱۳۱۱ همراه چند تن دیگر از هزاره‌های بیگناه گرفتار دژخیمان بی‌رحم امیر عبدالرحمان می‌شوند و جرمشان تنها آن بوده که راجع به یک مسئله سیاسی گفتگو کرده در بین خودشان گفته بودند که «انگلیس مأمورین خود را در جلال آباد فرستاده تا حدود مرزی دولتین افغانستان و هند بریتانیو را تعیین و تقسیم کنند». (۲) لابد از سیاست جهان‌خواری، و توسعه طلبی انگلیس انتقاد داشته‌اند، به هر حال وی با سایر دستگیرشدگان به غزنی برده شده و به زندان افتادند، پدر «کاتب» با دادن پول به مأمورین دولت آزاد می‌شود ولی سایر دستگیرشدگان چون توان رشوه دادن را نداشته‌اند به کابل فرستاده شده به جوخه اعدام گرفتار می‌شوند.

این شخصیت بزرگوار یکی از چهره‌های تابناک علم و دانش، مورخ بزرگ و پرکار بوده است.

از آنجا که وی از طبقه محروم و مستضعف افغانستان بوده لذا در میان مردم و ابنای وطن گمنام باقی مانده، کمتر کسی متوجه شخصیت علمی و خدمات فرهنگی وی شده است.

ملا فیض محمد مشهور به «کاتب» و «هزاره» در سال ۱۲۷۹ هـ ق در دهکده‌ای بنام «زردسنگ» از توابع قریه باغ غزنی، چشم به جهان گشود. از دوران تحصیلات او چندان اطلاعی در دست نیست. وی بعد از تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، راهی نجف اشرف گردید و مدت کوتاهی در آن مرکز علمی به تحصیل پرداخت، سپس در شهر لاهور هند که حالا جزء پاکستان است به تحصیل ادامه داد و در کابل و قندهار نیز تحصیل نموده است (۱) چنین به نظر می‌رسد که دانش او بیشتر بخاطر استعداد سرشار و در سایه تلاش و جدیت و مطالعه مداوم بوده تا تحصیل در نزد اساتید.

استادان او نیز برای ما معلوم نیست، جز آنکه خود وی از یک تن از اساتید خویش به اختصار و با احترام در صفحه ۱۱۴۹ - سراج التواریخ یاد کرده است، و آن شخص «مولوی



تدوین نماید.

### آثار علمی و قلمی کاتب:

چون حبیب الله خان از مراتب علم و دانش او آگاه شد و مخصوصاً دانست که او در تاریخ ید طولایی دارد، اجازه داد که تاریخ افغانستان از زمان به قدرت رسیدن سلسله «سدوزایی» تا زمان خود وی را به رشته تحریر در آورد، به شرطی که قبل از چاپ به نظر خود امیر و چند تن از شخصیت‌های صاحب نظر رسانده شود، از این پس تمام آرشیو دولتی، اسناد و مدارک دست اول، نامه‌ها و فرمانها، گزارشات روزمره از جبهات جنگ و سایر گزارشهای مملکتی که در ارک شاهی موجود بود، همه در اختیار ملاحظه شده و او در کنار کارهای روزمره خویش به تالیف و تدوین تاریخ کشور پرداخت.

۱- ابتدا کتاب ضخیمی را در سه جلد به نام «تحفة الحبيب» نوشت و تکمیل نموده، چون مطالب این کتاب مطابق آنچه که امیر کابل می‌خواست نبود، لذا اجازه چاپ و انتشار نیافت. جلد اول این کتاب به قطع ۲۸ + ۱۷ سانتیمتر در ۷۶۷ صفحه شامل وقایع و حوادث تاریخ دوران «سدوزایی» می‌باشد. جلد دوم آن به همان قطع در ۸۸۵ صفحه، شامل حوادث تاریخی افغانستان در زمان «محمد زایبها» تا دومین هجوم نظامی انگلیسی بوده و تالیف آن در شوال ۱۳۲۲ هـ ق به پایان رسیده است و هردو جلد در «کتابخانه نسخ خطی» مربوط به وزارت اطلاعات و کلتور در کابل نگهداری می‌شد و بر روی برخی از سطوح یا صفحات آن، خطوط قرمز رنگی توسط امیر حبیب الله کشیده شده و در بعضی موارد تبصره‌های نیز در حواشی این کتاب به قلم شخص امیر نوشته شده است، مثلاً در حاشیه صفحه ۱۰۴ جلد دوم نوشته‌ای به رنگ سرخ به قلم امیر مذکور جلب نظر می‌کند که چنین خوانده می‌شود: «کاتب در سخن خیلی از خیلی اطناب کلام دراز کرده و حکایت حقیقت را به قافیه‌ها و رعایت عبارت پردازی در مبالغه ضایع نموده». مؤلف علی رغم استبداد و اختناق شدید رژیم، با شهامت در ذیل نوشته و تبصره امیر افغانستان، چنین توضیح داده است: «جمله معترضه که مشتمل

در سنه ۱۲۹۷ در اثر توطئه خائنانه انگلیس جنگ بزرگ و خونینی میان دو برادر شیعه و سنی در «قره‌باغ» غزنی در می‌گیرد، در این زمان «کاتب» حدود ۱۸ سال داشت و از نزدیک شاهد این جنگ خانمان سوز بود و به چشم سر می‌دید که چگونه یک عده وحشی به تحریک انگلیس به جان مردم بی‌پناه و بی‌گناه افتاده، و دست به قتل و کشتار هم وطنان خودگشوده بودند، حتی زن و کودک و پیران از کار افتاده را نیز می‌کشتند و اموالشان را به غارات می‌بردند، خانه‌ها را ویران می‌کردند. در این فاجعه بزرگ چندین خانوار از مردم «محمد خواجه» زمین و قریه‌های خود رها نموده با حال تباه بسوی «ناهور» (ناور) فرار کردند. پدر ملافیض محمد نیز با خانواده و متعلقین خود در آن میان بود. این فراریان چون مزارع و تمام مایملک‌شان از دست رفته و در خانه‌هاشان، مهاجمین سکنی گزیده بودند، لذا برای همیشه در ناهور ماندگار شدند.

جریان این حادثه غم انگیز را «کاتب» در آخر جلد دوم «تحفة الحبيب» نگاشته است. «کاتب» بدون شک یکی از دانشمندان و مورخین برجسته افغانستان حساب می‌آید، و آثار گرانبها تاریخی و علمی از خود به یادگار گذارده است. او در حکمت، کلام، تاریخ، فقه ادبیات عرب، اصول فقه، منطق، هیئت و نجوم، حساب، جبر و برخی دیگر از رشته‌های دانش مخصوصاً علوم اسلامی تبحر داشت. به زبان «پشتو» و «عربی» آشنا بود و هر کدام را در سطح لازم آن یعنی برای استفاده در نوشتن و خواندن و مکالمه به کار گرفته می‌توانست، به زبان «اردو» و «انگلیسی» تا حد رفع ضرورت آشنایی داشت.<sup>(۳)</sup> علاوه بر مراتب علم و دانش، در هنر خطاطی و خوشنویسی نیز استاد بود، نسخه‌هایی متعددی از قرآن مجید را به خط زیبای خویش نوشت و چند جلد کتاب از تالیفات علمای گذشته را نیز بخط نستعلیق نوشته که تعدادی از آن کتابها تاکنون بجای مانده است. به خاطر همین هنر خوشنویسی بود که به دربار حبیب الله خان فرا خوانده شد و در آنجا به کار نوشتن نامه‌ها و فرمانهای دربار مشغول گردید و چون شغل رسمی او کتابت و نویسندگی بود به «کاتب» مشهور شد و بعدها موفق شد که تاریخ بزرگ خود را از روی اسناد و مدارک موجود در دربار شاهی در ضمن شغل رسمی خویش



وقتی این کتاب ممنوع انتشار می‌شود، کاتب مایوس و نا امید نشده و از پای نمی‌نشیند، شروع به نوشتن سراج التواریخ می‌کند.

۲ - سراج التواریخ یکی از بهترین کتب تاریخی افغانستان به شمار می‌رود. جلد اول آن شامل وقایع دوران پادشاهان «سدوزایی» است که مدت ۹۸ سال را در بر می‌گیرد و کاتب در سنه ۱۳۲۵ هـ ق از تالیف آن فراغت حاصل کرده است. جلد دوم از ابتداء به قدرت رسیدن محمد زایی‌ها شروع شده و تا حوادث ۱۲۹۷ در آن درج گردیده و در ۱۳۳۱ تالیف آن به پایان رسیده و هر دو جلد یکجا در همین سال در کابل به قطع بزرگ ۳۴ + ۲۱ سانتیمتر به چاپ رسیده و جمعا دارای ۳۷۸ صفحه است.

جلد سوم سراج، که بزرگترین و مهمترین و با ارزشترین مجلدات آنست، وقایع و حوادث افغانستان از سال ۱۲۹۷ هـ ق که ابتداء به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمان است، تا سال ۱۳۱۴ یعنی شانزده سال حوادث خونبار دوران سیاه و تاریک این امیر جلاد را شامل می‌شود. این جلد به تنهایی دارای ۸۶۲ صفحه است، و با افزودن صفحات جلد اول و دوم جمعاً به ۱۲۴۰ صفحه می‌رسد. چاپ جلد سوم در سال ۱۳۳۳ در کابل آغاز شد، و چون بزرگ و مفصل بوده، سه سال طبع آن به طول انجامیده و در سال ۱۳۳۶ خاتمه یافته است. روش تالیف و چاپ آن به این قرار بوده که مؤلف فصول اول آن را می‌نوشت و تکمیل می‌کرد و برای چاپ می‌فرستاد، سپس فصول بعدی را به همان ترتیب می‌نوشت و هر فصل که از تحریر مؤلف می‌گذشت چاپ می‌شد، به این جهت «ملا» گاهی به مناسبت‌هایی حوادث و یا حکایاتی مربوط به سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ را نیز درج کرده است.

کاتب، سراج التواریخ را از روی عهدنامه‌ها، پیمان‌نامه‌ها، فرمانهای رسمی دولتی، و انبوهی از اسناد و مدارک گوناگون که در دارالانشاء دربار و آرشیو دولتی موجود بوده نوشته است. لذا این کتاب از نظر صحت اسناد و اعتبار آنها، از بهترین کتب تاریخ در نوع خود بوده، مقام بالایی را در نزد دانشمندان دارد، و در ردیف کتب درجه اول از حیث صحت و اعتبار می‌باشد. از طرف دیگر آنچه که ارزش جلد

بر اوصاف ظالمان و متضمن بر مظلومیت ستمدیدگان است بر سبیل تنبه نگارش داده شد، زیرا که مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم، اطنا ب ممل نیست».

«ملا» همیشه خود را متعهد می‌دانسته تا جنایات ستمگران را بر ملا سازد. ولی این نوع افشاگری‌ها به مذاق سردمداران وقت خوش نیامده، کتاب یادشده برای همیشه سانسور و ممنوع انتشار می‌شود.

در صفحه ۶۴ - تحفة الحیب راجع به دزدی دوست محمد خان بنیان‌گزار سلسله محمد زایی نویسد: «دوست محمد خان در حلی و حلل بانوان حرم حاجی فیروز الدین «مخصوصاً حرم» شهزاده قاسم سدوزایی دست درازی کرده زیوراتشان را ماخوذ داشته راه کشمیر پیش گرفت».

در صفحه ۶۸ کتاب مذکور راجع به همین مطلب چنین نوشته است: «سردار دوست محمد خان عمل به آیه کریمه: لا تدخلوا بیوتنا غیر بیوتکم، نکرده داخل حرم فیروز الدین شده زیورات بانوان حرم وی را به دست بیحرمتی ماخوذ داشت». همین مطلب در سراج التواریخ که زیر نظر امیر حبیب الله و دیگر سانسورچیان بوده، این عمل خلاف و شرم آور دوست محمد خان جد خاندان امارت، به شکل آبرومندانه‌تری اصلاح و تعدیل شده است.

کاتب تا جایی که در توان داشته حقایق فراوانی از ظلم و جنایات طاغوتیان را چه در لابلاهی این کتاب و چه در سایر نوشته‌هایش گنجانده است. یک نسخه قلمی تحفة الحیب به خط زیبای خود مؤلف نزد «عبدالحی حبیبی» موجود بوده و حبیبی درباره آن چنین اظهار نظر می‌کند:

«این کتاب نکات خوبی تاریخ را حاوی است، برای مدققین تاریخ نهایت غنیمت و سخت پسنندیده است. مؤلف دارای طبع شعر نیز بوده و در این کتابش اشعاری را که خود سروده به مناسبت درج کرده است».<sup>(۴)</sup>

طبق نوشته «سید عارف نوشاهی» یک نسخه از جلد دوم «تحفة الحیب» با خط نستعلیق و زیبای مؤلف در ۸۷۴ صفحه و با حواشی امیر حبیب الله و سردار «محمد یوسف خان» در موزه ملی پاکستان در کراچی موجود است.<sup>(۵)</sup> جلد سوم تحفة الحیب در نزد نواسه مؤلف محفوظ است.<sup>(۶)</sup>



مختلف کشور از سرهای انسانها کله منارها ساخته، و سپاهیان خون آشام او در حق هموطنان خویش از هیچ جنایت و خیانت دریغ نداشتند، برآستی روی تمام ستمگران تاریخ را سفید کرده‌اند. آنان از بس به ظلم و بیدادگری عادت کرده بودند، وجدان و عاطفه در وجودشان کشته شده، از کشتن و شکنجه کردن بیگناهان لذت می‌بردند. برآستی بشر وقتی وجدان را از دست بدهد به چه موجود خطرناک و پلیدی مبدل می‌شود؟! عبدالرحمان و سپاهیانش این چنین بودند. آنان از انسانیت فقط نام و هیكل انسان داشتند و بس. ملافیض محمد کاتب، با مهارت این جنایات فجیع را شرح می‌دهد و چهره فریبکارانه دستگاه حاکمه را برملا می‌سازد. مطالعه کتابی را که او نوشته، خواننده را متوجه این حقیقت تلخ و دردناک می‌سازد که بزرگترین مانع پیشرفت و یگانه سد ترقی کشور ما، همانا ستمگری‌های بی‌حد و حصر پادشاهان و امیران جاهل و بسی‌کفایت این کشور بوده است. و بالاخره مطالعه سراج التواریخ جواب این پرسش را که این کشور باستانی که در روزگار غزنویان و تیموریان هرات به آن درجه از ترقی دست یافته بود، اما در این دو سده اخیر تا این حد عقب مانده که سمبل عقب ماندگی در جهان بشمار آید، بیان می‌دارد و روشن می‌سازد و رمز بد بختی‌ها و در بدیهای ملت را نشان می‌دهد. با خواندن این کتاب متوجه خواهیم شد که علت العلل پس ماندگی کشور ما، وجود زمامداران بی‌خرد و ضد دانش و مزدور بیگانه بوده است. آنان بودند که جلو رشد سیاسی، علمی، فرهنگی و هنری ملت را گرفتند و چنان ضربه هولناکی به اندیشه‌های ساکنین افغانستان وارد کردند که تا هنوز این ملت نتوانسته قد راست کند. این امیران خود کامه تا توانستند مردم را از اوضاع جهان و رویدادهای علمی و صنعتی دور نگهداشتند. هر کجا مغز متفکری یافتند بیدرنگ نابود کردند، زندانهای شان مملو از انسانهای آزاده و اندیشمند بودند که بجرم وطن دوستی و آگاهی و حریت در سیاه چالهای تاریک و نمناک افتاده بودند، تعصب و اختلاف میان شیعه و سنی را دامن زده، این دو برادر مسلمان را به جان هم انداخته، و صدها بدبختی دیگر برای مملکت به ارمغان آوردند. خلاصه، سراج التواریخ به خواننده دید و نظرگاه تازه‌ای می‌بخشد و انسان را

سوم را بیش از حد بالا برده، یکنوع ابتکاری است که مؤلف در تحریر آن به کار برده است، و آن چنین است که «ملا» در ضمن بیان مطالب، امیر عبدالرحمان و گاهی سرداران محمد زایی و وابستگان دولت را با یک سری اوصاف و القاب پرطمطراق و عبارات به ظاهر تمجید آمیز یاد می‌کند و جملاتی را در تعریف و ستایش دستگاه حاکمه به کار می‌برد که اگر درون آن جملات شکافته شود جز یک مشت الفاظ و کلمات بی‌ارزش و توخالی چیزی در آن مشاهده نخواهد شد و نیز مخالفین رژیم، از جمله مردم هزاره را که خود وی نیز از همین مردم است، در ظاهر به باد ناسزا می‌گیرد، اما در سایه همین تعریف و تجلیل‌های میان تهی و ناسزاگویی، تواسته است که با هوشیاری خاص، بسیاری از جنایات هولناک و خیانتها سمتری‌های امیر جلاد و دستگاه حاکمه را به طور مشروح و در عین حال ماهرانه بیان دارد و در لابلاي نوشته‌هایش بگنجانند.

جلد سوم سراج را باید سند نامه رسوایی امیر عبدالرحمن و باقی خاندانش نامید. در کمتر صفحه آنست که یکی و یا چند نوع جنایت و خیانت این امیر غدار و حکام و عمالش درج نباشد.

این کتاب سراسر از قتل عامها، کشتارهای دسته جمعی ملت و مردم بی‌گناه، شکنجه‌های وحشت انگیز، وضع زندگی رقت بار توده‌ها، مالیات گوناگون و کمر شکن، رشوه ستانی و اخاذی مامورین دولت و خودسری‌های آنان، تجاوز به نوامیس مسلمین، بی‌نظمی در ادارات، اسراف و الجفاف در بیت المال توسط خاندان شاهی و حکام دولتی، وطن فروشی و نوکر منشی شخص امیر و سایر بستگانش نسبت به انگلیس جهانخوار، و از دهها و صدها مطلب فجیع دیگر سخن می‌گوید. گمان نمی‌کنم کسی این کتاب را بخواند و به حال مردم زجر کشیده آن روزگار که به آن گونه قتل عام می‌شدند، شکنجه می‌گردیدند، به زندانهای تاریک و هولناک می‌افتادند، دهکده‌های شان از بنیاد ویران می‌شد و در آتش می‌سوخت و هستی شان به تاراج می‌رفت و نابود می‌شدند، اشک نریزد و بر دستگاه جهنمی امیر کابل لعن و نفرین نفرستد.

ستمگری‌ها و بیرحمی‌های این امیر جلاد که در نقاط



نیست» (۹).  
اعلانی که در شماره‌های متعدد سال ششم سراج الاخبار افغانیه سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۵ برای تبلیغ و معرفی سراج به چاپ رسیده، این نکته را بیان می‌دارد که جلد سوم تماماً چاپ شده و بخشهایی از جلد چهارم زیر چاپ بوده است. احتمال دارد که نسخه‌ای از جلد چهارم و پنجم نزد «سردار عنایت الله خان» پسر امیر حبیب الله بوده، چه او در زمان چاپ آن در امر مطبوعات نظارت داشته است، بعید نیست که یک نسخه از هر جلد آن را برای خویش نگهداشته باشد.

نویسنده این سطور در تاریخ ۱۳۶۲/۹/۵ در تهران نزد استاد علامه محیط طباطبائی بودم، سخن از ملافیض محمد و تالیف گران بهایش در میان آمد ایشان فرمودند که (در حدود پنجاه سال قبل که سردار عنایت الله برادر امان الله خان مخلوع از کشورش فراری و در تهران تبعید بود، با من (طباطبائی) آشنا شد و این آشنایی تبدیل به دوستی گردید و گاه گاهی به دیدنم می‌آمد و کتابهای مربوط به تاریخ افغانستان از آن جمله پنج جلد سراج التواریخ را برای مطالعه به عنوان امانت برایم آورد و مؤلف سراج با مهارت عجیبی جنایات رژیمهای افغانستان را در آن گنجانده بود و عجیب است که شهزاده مذکور متوجه این نکته نشده بود).

**چرا سراج التواریخ را آتش زدند؟**  
وقتی بخش اول جلد سوم سراج از چاپ خارج و به بازار آمد، عده‌ای از هواداران رژیم و خاندان شاهی آن را خوانده متوجه شدند که این کتاب بزرگترین سند رسوایی عبدالرحمان و خاندانش می‌باشد، لذا خطرناک بودن آنرا به دستگاه حاکمه وقت گوشزد نمودند. از اینجا بود که تمام نسخه‌های باقی مانده جلد سوم از کتابفروشیها جمع شد و نیز جلد چهارم و احياناً جلد پنج آن که در چاپخانه بود جمع آوری گردیده سوزانده شد فقط تعداد کمی از نسخه‌های چاپ شده جلد سوم را که قبل از جمع آوری افرادی خریده و بخانه‌های خود برده بودند از نابودی نجات یافت. قلمی که در این باره

از وقایع عبرت انگیز بسیار آگاه می‌سازد. اگر سراج التواریخ نوشته نشده بود، به یقین جنایات عبدالرحمان را به آن تفصیل نمی‌دانستیم.

براستی کاتب، این روحانی و مورخ دور اندیش و رسواگر دستگاه حاکمه بخوبی از عهده و وظیفه خویش برآمده است.

مؤلف محترم، سراج التواریخ را در پنج جلد تدوین و گرد آوری کرده بود، اما امروز بیش از سه جلد چاپ شده آن در دست نیست.

دکتر عبدالاحمد جاوید استاد دانشگاه کابل در مقاله‌ای تحت عنوان «نظر اجمالی به فرهنگ دوره محمدزایی» تعداد مجلدات سراج را پنج جلد ذکر نموده است. (۷)  
نویسندگان «آریانا داتره المعارف» راجع به سراج چنین نوشته‌اند:

«بزرگترین کتاب تاریخی و اثر مهم در عصر امیر حبیب الله و مابعد آن کتاب سراج التواریخ تالیف فیض محمد کاتب است که در پنج مجلد بوده و تاکنون تنها سه مجلد آن به طبع رسیده است، جلد اول از زمان حکومت «ابدالیها» آغاز گردیده و جلد پنجم حاوی وقایع زمان امان الله خان است، نسخه‌های قلمی جلد ۴ و ۵ موجود است» (۸)

عبدالحی مورخ مشهور افغانی در باره سراج و تعداد مجلدات آن چنین گفته است:

«سراج التواریخ نخستین کتاب ضبط وقایع دولتی افغانستان شمرده می‌شود و برای مورخان دیگری که آثار خود را مطابق به موازین جدید تاریخ نویسی می‌نویسند بهترین منبع معلومات به شمار می‌آید. قراری که دکتر بهروز در سنه ۱۳۶۱ ش به من (حبیبی) گفت، کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی ۱۳۰۶ ش نوشت. شش سال اخیر امیر عبدالرحمان و تمام دوره امارت حبیب الله خان در یک جلد در حدود سه هزار صفحه در کتابخانه معارف موجود بود که احوال قتل امیر حبیب الله را هم داشت ولی اکنون موجود نیست و نیز جلد پنجم به خط خود کاتب و مشتمل بر احوال هشت سال و سه ماه سلطنت امان الله خان نزد عبدالغفور غرقه دیده شده بود که سرنوشت این جلد اخیر معلوم



و چون تالیف دائرة المعارف مذکور در زمان صدر اعظمی هاشم خان آغاز شده، پس می شود احتمال داد که دو جلد اخیر سراج تا زمان هاشم خان در کتابخانه مذکور بوده و بعد از آن مفقود شده اند.

و اما بخش دوم از جلد سوم سراج که وقایع سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۴ کشور را در بر داشته بکلی نامعلوم بود تا اینکه در این اواخر یک نسخه قلمی آن بخط مؤلف از نزد محمد علی پسرکاتب به دست آمده است، و این نسخه منحصر به فرد دارای ۴۱۶ صفحه می باشد که تمام گزارشهای پنج سال اخیر دوران عبدالرحمان را در بر دارد. (۱۲)

### بقیه تالیفات و آثار قلمی کاتب:

۳- تاریخ حکمای متقدمین از هبوط آدم تا بعثت عیسی، این کتاب بخط مؤلف برای صنوف رشدی به تصویب وزارت معارف وقت در ۲۸۹ صفحه در کابل سنه ۱۳۰۳ هـ ش به چاپ رسیده و جزء کتب درسی بوده است. (۱۳)

۴- مهمترین و با ارزشترین اثر قلمی ملاکتاب گران قدر «فیضی از فیوضات» بوده چنانچه اخیراً در میان انبوهی از یاداشتهای پر ارزش وی که از خانه پسرش «محمد علی» بدست آمده، معلوم شد که فیضی از فیوضات یکی از تالیفات مهم کاتب بوده، و ملا آنرا در ردیف بقیه تالیفاتش یادداشت کرده و در نهایت خفا از دستگاه حاکمه نوشته است. این کتاب نیز در تاریخ افغانستان بوده و در آن بطور آزاد سخن گفته، بحیاتیهای زمامداران و خاندان امارت را بدون پرده پوشی تحریر نموده است. یکی دیگر از امتیازات این اثر آن بوده که مؤلف در آن تنها به ذکر وقایع اکتفا نکرده بلکه به تحلیل قضایا و بررسی علل وقایع پرداخته است، و چون این کتاب را در اواخر عمر نوشته لذا از نظر انشاء و جمله بندی نسبت به سراج التواریخ از پختگی و روانی و متانت بیشتری برخوردار است.

هر چند خود این کتاب را ندیده ام، اما سید مهدی قرخ در کتابش (تاریخ سیاسی افغانستان) چند صفحه عین مطالب «فیضی از فیوضات» را آورده که مطالعه همان چند صفحه تا حدودی ما را به مطالب و جمله بندی و سبک نگارش این

«چون شاه امان الله نواسه امیر عبدالرحمان شرح اهداء لقب» ریش دلاوری اعظم احترامی طبقه اعلی ستاره هند» از طرف ملکه «ویکتوریا» را به جد خود و سرسپردگی او را در مقابل بریتانیا در سراج مطالعه نمود، چنان از روش انگلیس و تحمل جد خود برافروخت که امر کرد تمام مجلدات این جلد ناتمام احراق و در عوض آن، تاریخ واقعی افغانستان نوشته شود. در حالیکه مندرجات این کتاب خود جزئی از واقعیات تاریخ دولت افغانستان بود و در عین حال ذخیره یک قسمت مهم از تاریخ قرن ۱۹ افغانستان به شمار می رفت.

اما این کتاب ناتمام در سال ۱۳۳۳ هـ ق در مطبعة ماشین خانه کابل طبع شد و بکلی از بین نرفت و نسخه های مطبوعه آن به دست اشخاصی رسید. (۱۰)

و نیز غبار گوید: «چند سوم و چهارم سراج در اغتشاش بچه سقو در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی از بین رفت». (۱۱)

ظاهراً مراد غبار از جلد سوم در اینجا بخش دوم این جلد باشد که پنج سال اخیر سلطنت عبدالرحمان را شرح داده و اگر نه بخش اول جلد سوم که شامل وقایع ۱۶ سال اول پادشاهی عبدالرحمان است از میان نرفته است و خود غبار از آن استفاده های فراوان برده است.

باری، سراج سرنوشت غم انگیز دارد. وقتی نادرخان به سلطنت رسید، یکی از سفارشهای پنهانی او به افراد مخصوص و مورد اعتمادش از بین بردن تعدادی از کتابهای تاریخی که وجود آنها برای خاندان محمد زایی و تاریخ شان مضر به شمار می آمدند بود و جلد سوم سراج نیز در این لیست سیاه قرار داشت، هرچه از دستبرد امان الله در امان مانده بود، توسط دژخیمان نادر از میان رفت، از این جهت امروز فقط تعداد انگشت شماری از نسخه های چاپ شده بخش اول جلد سوم بجای مانده، لذا تجدید چاپ آن امر ضروری و خدمت بزرگ به تاریخ و فرهنگ کشور خواهد بود و جای تاسف است که ملت ما توجهی در حفظ آثار فرهنگی ندارند.

نسخه های قلمی جلد چهار و پنج سراج که طبق مندرجات «آریانا دائرة المعارف» در کتابخانه معارف موجود بوده، به احتمال قوی توسط اخلاف نادر ربنوده و نابود شده اند.



نستعلیق پاک نویسی کرده و در مواردی بر بعضی مطالب آن نقادانه نظر انداخته و ایرادات خویش را در حواشی آن نوشته است. جلد سوم و چهارم امان التواریخ را نیز کاتب پاک نویسی کرده است. جلد ششم آن که بیشتر به هزاره‌ها اختصاص دارد، «ملا» تقریظی بر آن نگاشته است. نسخه‌های قلمی امان التواریخ در آرشیو دولتی کابل نگهداری می‌شود. (۱۴)

#### ۷- امان الانشاء:

بنا بگفته «علی محمد» پسر کاتب و فدا محمد نواسه‌او، کتابی در فن انشاء و نویسندگی از «کاتب» باقی مانده است به نام «امان الانشاء»

#### ۸- تاریخ عصر امانیه.

۹- فقرات شرعی، در مسائل فقهی و اسلامی.

#### ۱۰- تحفة الاخوان.

۱۱- فیض الامان، در این کتاب جغرافیای افغانستان و اقوام ساکن آن را شرح می‌دهد.

#### ۱۲- استقلال افغانستان.

۱۳- شرح اصول دین مولانا محمد علی رشتی، متن این کتاب نوشته مولانا رشتی و شرح آن از ملا فیض محمد کاتب است.

۱۴- سبب و سر مبتلا شدن نفوس ناطقه انسانیه. این کتاب به خط ریز در ۱۰۳ صفحه تحریر یافته است. (۱۵)

۱۵- رساله‌ای درباره «وجه تسمیه افغانستان» این رساله به خط زیبای نستعلیق نزدیکی از طلاب محترم افغانی که در شهر مقدس «قم» مقیم است، موجود می‌باشد.

۱۶- مقالات متعددی در موضوعات مختلف از ملا در مجله «حی علی الفلاح» و «آینه عرفان» به چاپ رسیده است.

عزیزالدین و کیلی در کتاب «تیمور شاه درانی» صفحه ۵ جمله‌ای دارد به این مضمون که ملا فیض محمد محرر و کاتب سراج الاخبار نیز بوده و با محمود طرزی همکاری داشته است. در شماره‌های اولیه مجله «آینه عرفان» مورخه سال ۱۳۰۳ هـ ش مقالاتی از کاتب تحت عناوینی چون «علم»، «زن و عفت»، «دین و سلطنت» به چاپ رسیده‌اند.

یکی از دانشجویان که مدتی در لندن تحصیل کرده بود می‌گفت: در «کتابخانه ملکه الیزابت» واقع در دانشگاه

کتاب آشنا می‌سازد.

مؤلف بعد از اتمام، در حدود سال ۱۳۰۶ این اثر گرانبها را به سید مهدی فرخ که در آن زمان سفیر ایران در کابل بوده، سپرده است تا از دستبرد رژیم افغانستان محفوظ بماند، زیرا که هر آن احتمال می‌رفته که عمال رژیم به خانه ملا ریخته تمام کتب و نوشته‌های او را ضبط و خودش را دستگیر و مجازات نمایند. سید مهدی فرخ آن کتاب را از افغانستان خارج نموده و صفحاتی از آن را در کتاب خویش آورده است.

#### ۵- تذکرة الانقلاب:

در این کتاب وقایع سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ش به روش روزنامه‌ای به رشته تحریر در آمده و تاریخ به قدرت رسیدن «بچه سقو» و سقوط امان الله خان و قیام هزاره‌جات و سایر نقاط کشور را شرح داده است. این کتاب در ۲۰۹ صفحه به خط زیبای نستعلیق نوشته شده، و سرانجام با بیان وقایع روز سه شنبه ۲۲ ربیع دیگر فرصت نوشتن بقیه حوادث را نمی‌یابد. گمان می‌رود که از این روز به بعد است که «بچه سقو» مولف را همراه یک هیئت صلح به هزاره‌جات می‌فرستد تا مردم آن سامان را به صلح و سازش با «سقبوها» دعوت کند، اما او موفق نمی‌شود که قوم خود را آرام سازد و شاید هم در خفا آنان را به مقاومت و پایداری تشویق کرده باشد؟ به هر حال او و همراهانش از این سفر ناکام بر می‌گردند و بچه سقو به ملا ظنین شده فرمان دستگیری وی را می‌دهد. آنگاه توسط عمال «بچه سقو» دستگیر و شکنجه می‌شود و بعداً به شهادت می‌رسد و کتاب «تذکرة الانقلاب» به این ترتیب ناتمام می‌ماند.

#### ۶- نسب نامه طوایف افغانه و تعداد نفوس ایشان:

این کتاب را ملا فیض محمد بنا داشته که در آخر سراج التواریخ ضمیمه کند اما چون مجلدات آخر سراج گرفتار حریق می‌شوند، بناچار آن را به «میرزا عبدالمحمد پور علیزاده مؤدب السلطان اصفهانی سپرده و او آن را در جلد پنجم کتابش «امان التواریخ» درج کرده است.

توضیح: میرزا عبدالمحمد نامبرده کتاب بزرگی در تاریخ افغانستان نوشته، در هفت جلد به نام «امان التواریخ یا تاریخ مفصل افغانستان» در پاک نویسی و استنساخ آن «کاتب هزاره» با وی همکاری داشته، جلد اول آن را «ملا با خط زیبای



«اکسفورد» لندن در طبقه دوم آن در قسمت کتب تاریخ مربوط به کشورهای آسیایی، چند جلد کتاب خطی به قلم ملا فیض محمد کاتب مشاهده کرده است.

خلاصه: مجموع تالیفات و نوشته‌های این علامه و دانشمند بزرگ متجاوز از ۶۰۰۰ صفحه بزرگ می‌باشد. در سال ۱۳۵۸ ش مجموعه‌ای از آثار و یادداشت‌های کاتب از نزد ورثه او، توسط رژیم مارکسیستی کابل ضبط گردید، و بنا بر ادعای رژیم آن نوشته‌ها در آرشیو ملی انتقال داده شده‌اند که این مجموعه شامل چهار اثر تالیفی در ۳۲۶۷ صفحه و ۷۶ قلم نقل فرمانهای دولتی و اسناد و مکاتیب و یادداشت‌های گوناگون دیگر در ۶۴۷ صفحه بوده است.

از یک سند خطی مربوط وزارت دربار امانی چنین معلوم می‌شود که ملا همراه یک هیئت علمی که در آن جمله مولوی عبدالواسع قندهاری و بدری بیگ نیز شامل بوده‌اند، مامور و مشغول تدوین و تهیه و تالیف قوانین مملکت طبق موازین شرعی می‌شوند.

کاتب علاوه بر آن همه اشتغالات علمی، در زمان امان الله خان مامور تهیه و تالیف کتب درسی مکاتیب بوده و قسمتی از اوقات گرانبهای او نیز صرف تدریس برای محصلین می‌شده است در مجله کتاب شماره ۱۷ این نکته خاطر نشان گردیده که ملا بعد از سال ۱۳۳۷ ق از دارالتالیف بیرون شد، و چند سالی را به تدریس در مکاتیب به شهر آورد و در کنار تدریس به نگارش «تاریخ عصر امانیه» و «فقرات شرعیه» پرداخت. علاوه بر این کارهای ذی‌قیمت به بررسی و تصحیح متون کتب درسی مشغول شد. بنابراین کاتب هزاره در جهت توسعه و تعمیم معارف جدید در افغانستان به سهم خود خدمات ارزشمندی انجام داده است و حق بزرگی بگردن دانشجویان معارف دارد.

### حیات سیاسی کاتب

یکی از جنبشهای مرفقی و خوش نام در تاریخ افغانستان «جنبش مشروطیت اول» است که گروهی از روحانیان آگاه و دانشمندان روشنفکر افغانی که بعضاً به نام «جان نثاران اسلام یا ملت» نامیده می‌شدند، این جنبش را بنا

نهادند و در یک سازمان سری به فعالیت پرداختند و می‌خواستند که رژیم استبدادی برچیده و حکومت قانون و دموکراسی و آزادی در کشور حاکم فرما گردد.

در راس این جنبش روحانی آزاده مولوی محمد سرورخان واصف قرار داشت. خلاصه اهداف و مرام مشروطه خواهان از این قرار بوده است:

۱- اطاعت از اصول اسلام و قبول تمام احکام آن.  
۲- کوشش در به دست آوردن حقوق ملی و تبدیل حکومت استبدادی به مشروطه.  
۳- سعی در گسترش اخلاق حمیده و نکوهش از عادات ذمیمه.

۴- آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و نژادهای ساکن افغانستان.

۵- سعی در اصلاح عامه.

۶- تعمیم معارف و مکاتیب و وسایل بیداری مردم و گسترش مطبوعات.

۷- تأسیس مجلس شورا از راه انتخابات آزاد.

۸- سعی در تحصیل استقلال کشور (در آن وقت کشور تحت نفوذ انگلیس بود).

۹- تأمین مساوات و عدالت اجتماعی.

۱۰- بسط دانش و معارف جدید و توسعه صنایع.

مشروطه خواهان این ده ماده اساسی را با الهام از قرآن مجید «تلك عشرة كاملة» تعبیر می‌کردند.

سرانجام فعالیت این گروه مرفقی و پیشتاز افشا گردید و توسط امیر حبیب الله شاه مستبد و مرتجع وقت متلاشی گردیدند، بعضی اعدام و بعضی دیگر به زندان افتادند و این کانون حریت و آزادی که می‌رفت در سراسر کشور گسترش یابد در مراحل اولیه نابود شد. و چراغی را که روشن کرده بودند به دست امیر وقت خاموش گردید. (۱۶)

ملا فیض محمد روحانی بیدار و آگاه که ظلم و بیداد مستبدین زمان را با تمام وجود لمس کرده بود، نمی‌توانست در قبال کشور و مردمش بی تفاوت بماند لذا به حلقه مشروطه خواهان پیوست و علیرغم محدودیت و خطراتی که برای شخص او وجو داشت، همچنان پایداری نمود تا به زندان



داشت که در لف کلام خود، احوال ستمدیدگان را تمثیل نماید و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد. طوری که از معاصران کاتب شنیده‌ام، وی در این راه مصیبت‌ها دید و بارها مضروب گردید و کتاب او بهترین منبع معلومات می‌باشد» (۱۸)

نیلاب رحیمی در کتاب «سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان» می‌نویسند: «یکی از کتابخانه‌های شخصی در افغانستان «کتابخانه ملا فیض محمد» بوده است. این مرد فاضل و دانشمند را که از فحول نویسندگان و مورخان عصر خویش شمرده می‌شود «بیهقی» زمانش لقب داده‌اند، همانطور که بیهقی با قلم توانا اندیشه بارور و باریگ بینی روشنگرانه و خردمندانه چهره وقایع مسعود غزنوی را در تاریخش ترسیم نموده است، ملا فیض محمد نیز با نوشتن کتاب بزرگ و ارزشمند سراج التواریخ رعب انگیزترین و مستبدترین فرمانده زمانش یعنی امیر عبدالرحمان را نشان داده است. چهره واقعی او را در تمام وقایع و حوادث نمودار کرده است. کتاب این مورخ عزیز روشن‌ترین برهان درباره فضیلت و دانش او است. گذشته از آن مورخ مزبور از داشتن هنر خط سربلند بوده است و اکثر آثارش را به قلم زیبای خود نگاشته که نشانگر چیره دستی‌اش در زمینه خط نگاری می‌باشد. (۱۹)

خانم بنفشه در مقاله‌ای تحت عنوان «فقیه و دانشمند مین ماه» می‌نویسند: «ملا در حکمت و کلام، نجوم و ریاضیات تبحر داشت و در عین حال با احساس وطن خواهی و نوع دوستی سرشاری که داشت به مثابه یک چهره برازنده قوی در بین مردم عرصه اندام نمود و محبوبیت زیادی بین حلقه‌های علمی پیدا کرد. وی از جمله شخصیت‌های بزرگ آزادی دوست و مشروطه خواه به حساب می‌رود.» (۲۰)

عبد الحکیم رستاقی که معاصر ملا بوده و از نزدیک او را ملاقات کرده است در کتاب «سکینه الفضلاء» در باره وی چنین می‌نویسد: الحاج مولانا فیض محمد هزاره یکی از مورخین و عالم جید عصری این خطه مقدس بود. مرحوم در اوایل صباوت به مدارس ملی دوره مقدماتی علوم شرقی را تمام نمود و به هندوستان و ایران سفر کرده و بعضی علوم را در آن ولایات بتکمیل رسانیده، بعد مراجعت نموده و در شهر کابل متوطن شده است و به مطالعه کتب معتبره اساتید عظام

گرفتار شد. میرسید قاسم که خود نیز یکی از اعضا برجسته مشروطه خواهان بود و به زندان افتاد، در مقاله‌ای که بعدها انتشار داد و درباره این جنبش معلومات می‌دهد، کاتب را از پیشگامان این جنبش می‌داند، عبدالحی حبیبی که شرح حال افراد مهم مشروطه خواهان را گرد آورده است در حدود پنج صفحه از کتابش را درباره ملا فیض محمد و خدمات او اختصاص داده می‌نویسد: «مؤلف سراج التواریخ که نویسنده فاضل و ادیب روشنفکر و از جمله مشروطه خواهان اول بود و در «شیرپور» محبوس گردید اما به سبب اینکه امیر حبیب الله او را از دوران شهزادگی می‌شناخت و در نگارش سراج خدمت می‌کرد بعد از مدت کمی رها شد.» (۱۷)

مسئله دیگر در زندگی ملا که خیلی در خور اهمیت است آن است که طبق گفته شهید «اسماعیل مبلغ» و عده دیگر از اهل خیره، ملا در لویه جرگه پغمان حضور داشته و در آن مجلس و اجتماع بزرگ خواستار آن می‌شود که مذهب تشیع نیز در کنار مذهب تسنن در افغانستان به رسمیت شناخته شود. و استدلال می‌کند که به رسمیت یافتن تشیع نه تنها چیزی از عظمت مذهب اهل سنت نمی‌کاهد، بلکه باعث سرفرازی آنان خواهد بود و به نفع کشور و ملت می‌باشد. و برای وحدت ملی و پیشرفت و ترقی کشور لازم است که شیعیان نیز هم ردیف برادران اهل سنت به حساب آیند. اما افسوس که گروهی از خوانین و روحانیون قشری و متعصب اهل سنت به پاخاسته در برابر این تقاضای معقول و منطقی کاتب، شندیداً جبهه گیری می‌نمایند، جرو بحث فراوان در می‌گیرند، و به «ملا» حمله ور شده به لت و کوب وی می‌پردازند، امان الله خان که وضع را چنین وخیم می‌بیند، ابتدا برای چند ساعت او را در پغمان در داخل اطاقی به زندان می‌اندازد و بعد شبانه به طرف دهات «ناهور» غزنی که منزل اقوام ملا بود می‌فرستد تا سروصدا به این طریق خاموش می‌گردد.

#### ملا فیض محمد در نظر دانشمندان:

حبیبی مورخ مشهور در باره کاتب چنین می‌گوید:  
«فیض محمد کاتب حقیقتاً نویسنده پرکار و مورخ عالمی بود و چون از قشر عامه برخاسته بود، طبعاً در نظر



آثار علمی و تاریخی افغانستان به مصداق مقوله ای که گنج در ویرانه است از زیر سقف همین کلبه محقر به دسترس دانش قرار گرفته است که امروز بزرگی و فضیلت این گوهر ناشناخته را به اثبات می رساند.

کاتب تا روزی که دار فانی را وداع کرد در همین خانه شرافتمندانه زندگی کرد. جنازه مرحوم کاتب را نیز از همین خانه تشییع نمودند و در هدیره ای که با فاصله نزد یک خانه اش قرار دارد یعنی بالای جوی چند اول محترمانه به خاک سپردند.

از اینکه جنگ نور و ظلمت همواره در جهان وجود دارد در اسباب مرحوم کاتب دست ناپاک ستمگران جاهل را باید دخیل دانست. واقعا معنویت و ارزش علمی این مرد محقق و مورخ گفته یکی از حکما را به خاطر می آورد که فرموده است: «مردان بزرگ چون کوه اند که هر قدر به آنها نزدیگر شوید عظمت و بزرگی آنها برای تان بیشتر آشکار می گردد. مرحوم کاتب را نیز تا مدتی استبداد و اختناق نمی گذاشت که کما هو حق در انتظار جلوه گر شود، چنانچه در اوایل سلطنت امیر حبیب الله او را به جرم آزادی خواهی و مشروطه طلبی زندانی کردند و مدتی را نیز در زندان سپری نمود... کاتب در سن ۱۸ سالگی در قره باغ بوده و از برجهای دفاعی آنجا که جایگاه پدرش بوده به طور مسلح حراست و نگهبانی می کرده است. او مرد شجاع و پر فضیلت بود و نشیب و فرازهای تلخی را در زندگی خود دید.» (۲۴)

«آنطور که معلوم است امان الله خان از ملا فیض محمد و تالیف بزرگ او دل خوشی نداشت چون می ترسید که او در پرتو دانش و آگاهی ای که دارد ممکن است رازهای پوشیده ای را آشکار سازد، لذا ساحه را برای دانش گسری او محدود ساخت (۲۵) و سمت معلمی را به او واگذار کرد. و یک معلم تحت نظر چه کاری می تواند انجام دهد؟» (۲۶)

این بود خلاصه ای از نظرات چند تن از دانشمندان در باره آن شهید راه فضیلت و دانش که در ضمن آن قسمت هایی از زندگی و خدمات علمی کاتب نیز روشن گردیده است.

#### و اما داستان شهادت کاتب:

در سال ۱۳۰۸ شمسی، حبیب الله بچه سقو کاتب را

اشتغال داشته و در اندک مدتی در اثر جودت فکر وحدت ذهن و کثرت ممارست در علوم اجتماعی و تاریخی و اخلاقی سبقت به اقران نمود.

در علم حکمت و کلام خصوصا در تاریخ و ادبیات نیز مهارت خوبی داشت و در علم نجوم و جفر نیز واقعیت درستی را حائز بود. مرحوم معروف به «هزاره» بود. وی علاوه بر معلومات علمی، در امور سیاسی نیز دارای مقام بس بلندی بوده، حائز مراتب فضل و کمال بود کتاب سراج التواریخ را که از شاهکارهای او است در گیتی جهت یاد آوری نام آوران افغانه به یادگار گذاشت. او در زمان امان الله خان چندی در دارالتالیف معارف خدمات شایانی نمود و بالاخره به مدرسه «حبیبیه» جهت تعلیم و تربیت اولاد وطن مؤلف گردید، تازمانی که حکومت امانی سقوط نمود چون «بچه سقو» به کابل تسلط تمام یافت او را همراه چند نفر دیگر برای اصلاح هزاره جات و آوردن بیعت به آن جانب فرستاد و مرحوم موصوف در آنجا رفته اگرچه به ظاهر از طرف اینها بود، ولی در مجالس خصوصی به اهالی هزاره جات برخلاف حکومت «بچه سقو» تبلیغ می نمود. زمانی که فرج سقوی از مردم هزاره شکست فاحش خوردند، اینها مورد عتاب و لت و کوب زیادی قرار گرفتند که مرحوم موصوف در اثر آن لت و کوب به اکبرسن این جهان را وداع ابدی نمود.

تالیفات متعددی نیز از وی به یادگار مانده است، وفاتش یوم چهارشنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک (۲۱) سنه ۱۳۴۹ هـ ق در کابل پیوست و ماده تاریخ وفات او کلمه «طوفان غبار» (۲۲) است. (۲۳)

جناب آقای «محمد علی پیام» در مجله «جبل الله» در باره کاتب می نویسد:

«ملا در منطقه چنداول کابل در کوچه معروف به «سپاه منصور» در یک خانه کوچک و محقری زندگی می کرد که از در و دیوارش فضل و معنویت پدیدار بود، حتی خوب به خاطر دارم که بچه های خرد سال چنداول نیز از خانه فیض محمد کاتب احترام می نمودند. زیرا از این خانه کوچک خدمات بزرگ و ذی قیمتی برای فرهنگ و معرفی افغانستان انجام یافته بود که نسل های آینده افغانستان را مرهون خود ساخته بود.



(۲۹) سپرد.

جهت مزید اطلاعات در باره زندگی و کارهای علمی و فرهنگی و هنری ملا به مجله «کتاب» شماره مسلسل ۱۷ مراجعه شود. در این مجله شش تن از دانشمندان افغانستان مقالاتی مشروح در زمینه زندگی و آثار قلمی و هنر خطاطی او جمعا در ۴۸ صفحه نوشته و منتشر کرده‌اند.

همراه چندتن دیگر از رجال معروف و سرشناس شیعی به هزاره جات اعزام نمود تا مردم هزاره را به صلح و سازش فرا خوانند. این هیئت صلح در بهسود با عدم موفقیت روبرو شدند و بدون اخذ نتیجه مثبت به کابل بازگشتند. جاسوسان مخفی بچه سقو ملا را متهم نمودند که در خفا سران هزاره را به پایداری و مقاومت تشویق کرده است. از این جهت او و همراهانش در کابل دستگیر شدند و مورد ضرب و جرح و شکنجه فراوان قرار گرفتند که ملا در اثر همان ضربات مریض شد و بعد از تحمل چند ماه درد و رنج فراوان در اثر همان ضربات از دنیا رحلت کرد و به صف شهدا پیوست و در بالا جوی چنداول دفن گردید، هنگام مرگ ۷۰ سال داشت، در حالیکه ۵۰ سال آن را در خدمت فرهنگ و ادب به سر آورده بود.

غلام محمد غبار در باره مضروب شدن وی چنین نوشته است: «حکومت بچه سقو هیئتی به هزاره جات فرستاد که مرکب بود از ملا فیض محمد مورخ، محمد عظیم کوهستانی، میر آقا مجتهد و خلیفه غلام حسن خان، مدافع اونی میر فتح خان اینها را محبوسا از کوتل «اونی» به نزد محمد امین خان (برادر امان الله) فرستاد و مردم دعوت هیئت مذکور را رد نموده خود شان را از راه وردک به کابل رجعت دادند. در نتیجه همین رفت و آمد هیئت بود که بچه سقو به ملا نویسنده سراج مشتبه گردید و او را چوب بسیار زد، وی مریض شد، برای معالجه به ایران رفت و از ایران برگشت، از دنیا رفت» (۲۷).

عبدالحی حبیبی در مجله «آریانا» بعد از معرفی تحفة الحیب در پایان مقاله خود می نویسد: «مؤلف مرحوم در اغتشاش سال ۱۳۰۸ در کابل کشته شد، و اغلب مردم این عصر او را دیده‌اند» (۲۸).

باز حبیبی در کتاب اخیر خود «جنبش مشروطیت» در باره مضروب شدن ملا و شهادتش می نویسد: «بچه سقو به ملا خشمگین شد، امر لت و کوب او را داد، ملا از این ضرب موحش مریض گشت و از همین رنج جان سپرد در حالیکه در حدود پنج هزار صفحه چاپی و ناچاپ را در تاریخ مملکت نوشته و در جنبش مشروطیت و پیشه نویسندگی زحمتهای دیده و به لت و کوب وحشیانه در سال ۱۳۰۸ جان به جان آفرین

(۱) جزوه تاپ شده، از حسین نایل.

(۲) سراج صفحه ۹۸۴

(۳) جزوه تاپ شده از حسین نایل.

(۴) مجله «آریانا» شماره پنجم سال ششم مقاله عبدالحی حبیبی.

(۵) فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان صفحه ۷۱۸

(۶) ماهنامه حبل الله شماره مسلسل ۳۲ صفحه ۴۰.

(۷) نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی ص ۱۳۸

نوشته دکتر عبد الاحمد جاوید چاپ کابل ۱۳۵۵.

(۸) آریانا دائرة المعارف جلد سوم ذیل کلمه افغانستان صفحه

۶۳۵

(۹) جنبش مشروطیت در افغانستان ص ۴۴ - ۴۵ نوشته حبیبی

چاپ ۱۳۶۳.

(۱۰) افغانستان مسیر تاریخ ص ۶۸۵

(۱۱) همان مدرک ص ۸۳۰

(۱۲) مجله «کتاب» شماره مسلسل ۱۷ و جنبش مشروطیت ص ۴۴

(۱۳) جنبش مشروطیت ص ۴۵ و آریانا دائرة المعارف جلد ۳ ذیل

کلمه افغانستان.

(۱۴) این کتاب را مؤلف آن عبدالمحمد بعدها در مصر چاپ نموده

است.

(۱۵) تالیقات ملا از شماره ۱۰ - ۱۴ از مجله «حبل الله» شماره ۳۲

صفحه ۴۰ نقل شده.

(۱۶) نگاه کنید به «جنبش مشروطیت در افغانستان» از ص ۱۲ تا

۶۸

(۱۷) نگاه کنید به «جنبش مشروطیت در افغانستان» از ص ۴۲ تا

۴۶



رستاقی. (۲۴) ماهنامه «حبل الله» شماره ۳۲ صفحه ۳۸ - ۴۰ چاپ تهران.  
 (۲۵) در عین حال کاتب جنایات رژیم وقت را در کتاب «فیضی از فیوضات» جمع آوری کرد، و از افشاء رازهای پوشیده خود داری نمود.  
 (۲۶) مجله کتاب شماره مسلسل ۱۷ - سال چهارم.  
 (۲۷) افغانستان در مسیر تاریخ ص ۸۳۰  
 (۲۸) مجله «آریایا» سال ششم (۱۳۲۶) شماره پنجم.  
 (۲۹) جنبش مشروطیت ص ۴۶.

(۱۸) همان مدرک  
 (۱۹) سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان ص ۲۸۲ - ۲۸۳ چاپ کابل.  
 (۲۰) سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان ص ۲۸۲ - ۲۸۳ چاپ کابل.  
 (۲۱) در بعضی منابع وفات او در ماه شعبان همین سال قید شده است.  
 (۲۲) کلمه «طوفان» از نظر حساب ابجد ۱۴۶ و کلمه غبار ۱۲۰۳ می‌باشد که جمعا برابر ۱۳۴۹ میشوند.  
 (۲۳) سکینه الفضلاء یا بهار افغانی ص ۱۱۳ - چاپ هند نوشته



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جلیع علوم انسانی

(۷۲) ...  
 (۷۳) ...  
 (۷۴) ...  
 (۷۵) ...  
 (۷۶) ...  
 (۷۷) ...

(۲۴) ...  
 (۲۵) ...  
 (۲۶) ...  
 (۲۷) ...  
 (۲۸) ...  
 (۲۹) ...